

زندگی نامه امام رضا(ع)

آن حضرت روز پنجشنبه یا جمعه، ۱۱ ذی القعدة، سال ۱۴۸ هجری قمری، یک سال پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود؛ و با ظهور نور طلعتش جهانی را روشنایی بخشید.

نام: علی، صلوات الله و سلامه علیه.

کنیه: ابوالحسن ثانی، ابوعلی و...

القاب: رضا، صابر، زکی، وفی، ولی، رضی، ضامن، غریب، نورالهدی، سراج. الله، غیظ المحدثین، غیاث المستغیثین و...

پدر: امام موسی کاظم، باب الحوائج إلی الله علیه السلام.

مادر: شقراء، معروف به خیزران، امّ البنین، و بعضی گفته اند: نجمه بوده است.

نقش انگشتر: حضرت دارای سه انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: ((حَسْبِيَ اللَّهُ))، ((مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ))، ((وَلِيِّ اللَّهِ)).

دربان: مورّخین، دو نفر را به نام محمد بن فرات و محمد بن راشد به عنوان دربان حضرت گفته اند.

مدّت امامت: بنا بر مشهور، روز جمعه، ۲۵ رجب، سال ۱۸۳ هجری قمری، پس از شهادت پدر مظلومش بلافاصله مسئولیت رهبری و امامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت، که تا سال ۲۰۳ یا ۲۰۶ به طول انجامید.

و در سال ۲۰۰ هجری قمری حضرت توسط مأمون به خراسان احضار گردید.

مدّت عمر: در طول عمر آن حضرت بین ۴۹ تا ۵۷ سال بین مورّخین اختلاف است. و بر همین مبنا در مقدار و مدّت هم زیستی با پدر بزرگوارش؛ و نیز در مدّت حیات پس از پدرش اختلاف می باشد، گرچه برخی گفته اند که آن حضرت ۲۹ سال و دو ماه در زمان حیات پدر بزرگوارش زندگی نموده است.

در علت آمدن امام رضا علیه السلام به خراسان، نیز بین مورّخین اختلاف است؛ ولی می توان از مجموع گفته ها، این گونه استفاده نمود:

چون هارون الرشید به هلاکت رسید، بغداد و حوالی آن در اختیار فرزندش امین، و خراسان با حوالی آن تحت حکومت دیگر فرزندش مأمون قرار گرفت.

پس از گذشت مدتی کوتاه، بین دو این برادر اختلاف و جنگ، رونق گرفت و امین کشته شد.

در این بین ، مأمون نیز جهت استحکام قدرت خود چنان ابراز داشت که از علاقه مندان خاندان علیّ بن ابی طالب و سادات بنی الزّهراء می باشد.

بنابر این ، در سال ۲۰۰ هجری نامه ای به استاندار خود در شهر مدینه منوره فرستاد، تا حضرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السلام را از راه بصره اهواز، (به گونه ای که از غیر مسیر شهر قم باشد) به خراسان منتقل گردانند.

هنگامی که امام رضا علیه السلام به شهر مرو رسید، مأمون عباسی به حضرتش پیشنهاد بیعت و خلافت را داد. ولی حضرت چون کاملاً نسبت به افکار و دسیسه های مأمون و دیگر خلفاء بنی العباس آگاه و آشنا بود، پیشنهاد خلافت را از طرف مأمون نپذیرفت .

و مأمون دو ماه به طور مرتب ، با نیرنگ ها و شیوه های گوناگونی اصرار می ورزید که شاید امام علیه السلام بپذیرد؛ ولی چون از طریقی در رسیدن به هدف خویش موفق نگردید، در نهایت ، حضرت را تهدید به قتل کرد.

بر همین اساس امام علیه السلام مجبور گردید که ولایتعهدی را تحت شرایطی بپذیرد، که روز پنج شنبه ، پنجم ماه مبارک رمضان ، در سال ۲۰۱ بیعت انجام گرفت ، مشروط بر آن که حضرت در هیچ کاری از امور حکومت دخالت ننماید. پس از آن که مأمون به هدف خود رسید و از هر جهت حکومت خود را ثابت و استوار یافت ، شخصا تصمیم قتل حضرت رضاعلیه السلام را گرفت و به وسیله انگور زهرآلود، آن امام مظلوم و غریب را مسموم و شهید کرد.

شهادت : بنابر مشهور بین تاریخ نویسان ، حضرت روز جمعه یا دوشنبه ، آخر ماه صفر، در سال ۲۰۳ یا ۲۰۶ هجری قمری (۴) به وسیله زهر مسموم شده و در سناباد خراسان شهید گردید؛ و به عالم بقاء رحلت نمود. و جسد مطهر و مقدّس آن حضرت در منزل حمید بن قحطبه ، کنار قبر هارون الرّشید دفن گردید. خلفاء هم عصر آن حضرت : امامت حضرت ، هم زمان با حکومت هارون الرّشید، فرزندش امین ، عمویش ابراهیم ، دوّمین فرزندش محمد، سوّمین فرزندش عبدالله ملقب به مأمون عباسی مصادداف گردید.

تعداد فرزندان : عدّه ای گفته اند حضرت دارای پنج پسر و یک دختر به نام فاطمه بوده است ؛ ولی اکثر مورّخین بر این عقیده اند که حضرت بیش از یک پسر به نام ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام نداشته است .

نماز آن حضرت : شش رکعت است ، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، ده مرتبه))هل ائی علیّ الا نسان
حین من الدّهر لم یکن شیئاً مذکوراً)) خوانده می شود.

و بعد از آخرین سلام نماز، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می شود؛ و سپس حوائج و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید که انشاء الله تعالی برآورده خواهد شد .

درخت بادام در خانه میزبان

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله علیه ، به نقل از محمد بن احمد نیشابوری از قول جدّه اش خدیجه ، دختر حمدان حکایت کند: در آن هنگامی که امام رضا علیه السلام در مسیر راه خراسان وارد شهر نیشابور گردید، به منزل ما تشریف فرما شد. امام علیه السلام پس از آن که اندکی استراحت نمود، در گوشه ای از حیات خانه ما یک بادام کشت نمود، که رشد کرد و بزرگ شد و یک ساله به ثمر رسید؛ و هر سال ثمره بسیاری می داد. و چون مردم متوجه شدند، که امام رضا علیه السلام آن درخت را با دست مبارک خود کشت نموده است ، هر روز به منزل ما می آمدند و از بادام های آن جهت شفا و درمان امراض خود استفاده می کردند و هرکس هر نوع مرضی که داشت ، به عنوان تبرک از آن بادام که تناول می کرد، عافیت و سلامتی خود را باز می یافت .

و حتی نابینایان شفا می گرفتند و زن های آبستن - که درد زایمان برایشان سخت و غیرقابل تحمل بود - از آن بادام استفاده می کردند و به آسانی وضع حمل می نمودند.

و همچنین حیوانات مختلف می آمدند و خود را به وسیله آن درخت متبرک می ساختند.

پس آن که مدّت زمانی از این جریان گذشت ، درخت بادام خشک شد و جدم ، حمدان چند شاخه ای از آن درخت را قطع کرد که در نتیجه چشم هایش کور و نابینا گردید.

و فرزند او - که عمرو نام داشت و یکی از ثروتمندان مهمّ شهر نیشابور بود - آن درخت را از ریشه قطع و نابود کرد و او نیز به جهت این کار، تمام اموال و زندگیش متلاشی شد و بیچاره گردید، که دیگر به هیچ عنوان توان امرار معاش نداشت .

و راوی در نهایت گوید: قبل از آن که درخت خشک شود، کرامات بسیاری به برکت امام رضا علیه السلام از آن ظاهر می گردید و مردم ؛ بلکه حیوانات از آن بهره می بردند .

دو معجزه و یک غیب گوئی محمد بن فضیل - که یکی از راویان حدیث است - حکایت کند:

مدتی بود که به ناراحتی درد پهلو و درد پا مبتلا شد بوم ، به همین جهت محضر مبارک حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه‌السلام شرفیاب شدم تا شفای خود را بگیرم ؛ در آن زمان حضرت در مدینه بود و هنوز به خراسان منتقل نشده بود، هنگامی که وارد بر امام علیه‌السلام شدم فرمود: چرا ناراحت و افسرده ای ؟

گفتم : ناراحتی درد پهلو و درد پا دارم که مرا سخت می آزارد.

امام علیه‌السلام با دست مبارک خویش اشاره به پهلویم نمود و دعائی را خواند و آب دهان مبارک خود را بر محلّ درد مالید و فرمود: دیگر از این جهت ، ناراحتی نخواهی داشت .

و سپس نگاهی به پایم انداخت و اظهار داشت : حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم علیه‌السلام فرموده است : هر که از شیعیان ما، مبتلا به مرض و ناراحتی شود و در مقابل آن صبر و شکیبائی از خود نشان دهد، خداوند پاداش هزار شهید به او عطا می فرماید.

محمد بن فضیل گوید: با این سخن حضرت ، فهمیدم که درد پایم باقی خواهد ماند و خوب شدنی نیست .

دوستان او مانند هشتم بن ابی مسروق گفته اند: محمد تا آخر عمر مبتلا به پا درد بود و با همان ناراحتی از دنیا رفت . همچنین آورده اند:

حُبّابه والبیّه از زمان امیرالمؤمنین ، امام علیّ علیه‌السلام تمام ائمه را تا امام رضا علیهم‌السلام محضر یکایک آن ها شرفیاب شد و از هر یک معجزه مخصوصی مشاهده کرد.

چون حُبّابه والبیّه بر امام رضا علیه‌السلام وارد شد، به او فرمود: جدّم ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه مطالبی را برایت بیان نمود؟

حُبّابه گفت : آن حضرت فرمود: تو یک علامت و برهان عظیمی را خواهی دید؛ امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای حُبّابه ! آیا متوجّه موهای سفیدت شده ای ؟ گفت : بلی .

فرمود: آیا دوست داری که گیسوانت سیاه و خودت را جوان ببینی ؛ و به حالت جوانی برگردی ؟ حُبّابه گفت : بلی ، این بزرگ ترین نشانه و برهان خواهد بود. در همین لحظه حُبّابه احساس خاصی در خود کرد و متوجّه شد که حضرت مخفیانه دعائی را می خواند.

سپس حُبابه ، گیسوان خود را تماشا کرد، دید که همه سیاه و زیبا گشته است ، مکانی خلوت را پیدا کرد و به آن جا رفت و پس از آن که خود را بررسی کرد متوجّه شد که دختر شده است و باکره می باشد .